

پیرونده

مقایسه تحلیلی نظام آموزش فلسفه بین ایران و غرب

تفکر اینجا و آنجا

دکتر حسین شیخ رضایی

فلسفه نیز همچون همه علوم و رشته‌های علمی نیازمند تحصیل، آموزش و فراگیری است. بیش از ۲۵۰۰ سال تاریخ فلسفه، همراه با مکاتب و دیدگاه‌ها و نظریه‌های گوناگون فلاسفه شریطی را به وجود آورده که تحصیل این رشته را بسیار سخت و نیازمندی‌ها و اقتضانات آن را بسیار فراوان کرده است؛ به همین دلیل در کشورهای توسعه یافته، آموزش فلسفه با روش‌ها و امکانات خاصی همراه می‌شود که متأسفانه با شرایط کنونی دانشگاه‌های ما تفاوت فراوان دارد. دکتر شیخ رضایی، تاکنون به بهانه‌های مختلف، تأملات خود را در این زمینه مطرح کرده و نوشته حاضر در واقع صورت نوشتاری همین تأملات است که ایشان آن را در اختیار ما قرار داده است. او در این مقاله تصویری از آموزش فلسفه در کشورهای انگلیسی‌زبان ارائه می‌دهد که می‌توان آن را مدخلی دانست بر برنامه‌ریزی‌های آینده نظام آکادمیک رشته فلسفه در کشور ما.

یاد گرفته که چگونه استدلال کند، چگونه نظری را نقد بکند، چگونه استدلال طرف مقابل را تحلیل کند، بگوید مقدماتش کدام است، نتایجش کدام است و... این توانایی برای خواندن هر رشته آکادمیکی لازم است. مهم نیست که بخواهیم فلسفه بخوانیم یا خیر؛ اگر این توانایی را داشته باشیم وقتی فلسفه می‌خوانیم بهتر می‌خوانیم، وقتی فیزیک می‌خوانیم بهتر می‌خوانیم، وقتی تربیت بدنی می‌خوانیم بهتر می‌خوانیم.

بنابراین اصلاً این ضعفی که ما در رشته فلسفه در دانشگاه داریم، مربوط به دانشگاه نیست، هر چند دانشگاه ما هم مشکلات خاص خود را دارد که در ادامه به آنها اشاره خواهم کرد. در ایران به دانش‌آموزی که ۱۲ سال درس خوانده و به دانشگاه آمده است هیچ وقت یاد داده نشده که به صورت انتقادی فکر کند؛ فلسفه هم یعنی تفکر انتقادی. فرقی نمی‌کند که شما در کدام حوزه فلسفه کار کنید، اگر این توانایی را نداشته باشید، نمی‌توانید. به خاطر همین من فکر می‌کنم که اصل ماجرا از جای دیگری باید شروع شود. در برنامه فلسفه برای کودک یا فلسفه در آموزش و پرورش، جنبه محتوایی آن قدر که جنبه شکلی و صوری مهم است اهمیت ندارد؛ یعنی محتوایی که درباره آن بحث می‌شود خیلی مهم نیست، مهم روش است. به بچه یک روش یاد می‌دهند. جالب است، اگر نگاه کنید مثلاً در سایت‌های دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان که فلسفه دارند، هر چهار تمانی تبلیغ دارند که مثلاً چرا خوب است شما بیایید و در دانشگاه ما درس بخوانید؛ مثلاً ما استادان آن چنانی داریم، فلان آدم اینجاست، بود چه داریم، کتابخانه داریم و... قسمتی از این تبلیغ هم این است که اگر شما بیایید اینجا و این رشته را بخوانید به چه دردتان می‌خورد و چه کاره می‌شوید. چهار تمان‌های فلسفه می‌گویند که شما اگر فلسفه بخوانید و لیسانس فلسفه بگیرید، به این دردتان می‌خورد که بعداً هر کار دیگری که بخواهید بکنید ذهنتان

مساله آموزش فلسفه در ایران یک مساله چند وجهی است؛ مساله‌ای که صرفاً مختص دانشگاه نیست بلکه فراتر از آن بوده و ریشه در آموزش و پرورش دارد. آسیب‌شناسی مساله را اگر از دانشگاه آغاز کنیم، قسمت اصلی ماجرا را اصلاً ندیده‌ایم. مساله این است که در کشورهای غربی، در برنامه آموزش و پرورش، آموزش فلسفه یا دیگر عناوین مرتبط با این حوزه، برای خود جایگاهی ثابت دارد؛ مثلاً آموزش فلسفه به کودکان، این برنامه به صورت کلاسی است که معلم و درس دارد. برنامه آموزش فلسفه به کودکان تا آنجایی که من خوانده‌ام از شش سالگی به بعد شروع می‌شود؛ یعنی دوره‌هایی دارد؛ مثلاً برای شش تا هشت سال، هشت تا ده سال، ده تا دوازده سال و... متن‌های خاصی هم موجود است. این خودش داستانی دارد؛ اینکه چگونه تشکیل شده است و اکنون چه یاد می‌دهند و چه کار می‌کنند؛ منتها نکته این است که اینها به بچه‌ها فلسفه - به معنای متداول آن - یاد نمی‌دهند. اسم برنامه، فلسفه برای کودکان است ولی به معنای آموزش آکادمیک یا اینکه بگویند کدام فیلسوف در تاریخ چه حرفی زد یا مکاتب فکری کدامند، مساله، آموزش دادن نوعی نگاه به بچه‌هاست. مهم‌ترین ابزار این کار هم داستان است. به بچه‌ها کتاب داستان می‌دهند، بعد از آن داستان‌ها سؤال طرح می‌کنند و به شکل جمعی درباره آن سؤال‌ها بحث می‌کنند؛ یک جور تشویق کردن بچه‌ها به تفکر انتقادی است. لایه‌های این داستان‌ها تم‌های فلسفی هم هست؛ مثلاً راجع به اینکه هویت ما آدم‌ها چیست. ولی هیچ موقع مستقیم نمی‌گویند که مثلاً هویت ما چیست و ما چگونه جهان را می‌شناسیم یا حقیقت چیست؛ در قالب داستان می‌گویند. این برنامه آموزش فلسفه و تفکر انتقادی به کودک و نوجوان تقریباً تاسنی که او بخواهد وارد دانشگاه بشود، ادامه دارد. عموماً هر کسی که از مدرسه فارغ‌التحصیل می‌شود، چنین دوره‌هایی را تحت عناوین مختلف گذرانده و



جووری است که می‌توانید تحلیل کنید؛ یعنی حتی تا دوره لیسانس هم هدف، دادن یک دانش عمومی و یاد دادن تفکر انتقادی است. هیچ‌کس نمی‌گوید اگر شما لیسانس‌تان را مثلاً از دانشگاه کمبریج بگیرید، فیلسوف می‌شوید؛ می‌گویند شما می‌توانید بعد از این بروید روزنامه‌نگار بشوید، وکیل بشوید، کارشناس بازار بورس بشوید ولی فلسفه به شما کمک می‌کند که بهتر تحلیل کنید؛ یعنی به نظر می‌رسد هدف فلسفه در دوره پیش از دانشگاه و حتی تا حدی در دوره عمومی دانشگاه این است، خیلی نمی‌خواهند اطلاعات فلسفی محض به کسی منتقل کنند. البته اطلاعات هم منتقل می‌شود اما این هدف اصلی نیست. البته جا دارد اشاره کنم که این سیستم در مراکز فلسفه تحلیلی که بعضی از آنها را بررسی کرده‌ام رایج است اما درباره مراکز فلسفه قاره‌ای ممکن است وضع دقیقاً به این ترتیب نباشد اما به هر حال در انگلستان در دانشکده‌های فلسفه، فلسفه را به این نحو معرفی می‌کنند و از همین جا می‌توان تفاوت آن با ایران را در یافت و آن را مقایسه کرد که ما وقتی دانشجوی فلسفه می‌گیریم، در دفترچه‌های کنکور و سایت‌های راهنمای دانش‌آموزان یا کتاب‌های درسی دوره فلسفه تا قبل از دیپلم، فلسفه را چگونه معرفی می‌کنیم. این مشکل در واقع در جامعه ما عمومی است چون ما آن زمینه و سابقه درست تفکر انتقادی و تحلیلی را به بچه‌ها نمی‌دهیم. بچه‌ها اگر وارد حوزه جامعه‌شناسی هم بشوند یا همان نوع مشکلی رویه‌رو می‌شوند که بچه‌های فلسفه رویه‌رو هستند و به عقیده من این مشکل، فقدان قدرت تحلیل است.

این یک سوی مساله است. سوی دیگر آن محتوای فلسفی‌ای است که در طول سال‌های آموزش به دانشجویان فلسفه منتقل می‌شود. برنامه آموزش فلسفه در ایران - مثلاً در دانشگاه تهران - الگو برداری شده از یک برنامه قدیمی فلسفه قاره‌ای - عمدتاً فرانسوی - است و در مجموع برنامه‌ای تاریخ‌محور است. در واقع مهم‌ترین ویژگی برنامه آموزش فلسفه در ایران تاریخ‌محور است؛ یعنی این طور تصور می‌شود که وقتی دانشجوی در سال اول وارد دانشگاه می‌شود باید از آنجایی شروع کند که تاریخ فلسفه آغاز شده است؛ یعنی باید شروع کند به خواندن پیش سقراطیان، بعد همین طور جلو بیاورد و در ترم‌های دیگر، ارسطو، افلاطون و قرون وسطی بخواند. اگر به عنوانی درس‌ها هم دقت کنیم متوجه تاریخی بودن آنها می‌شویم؛ مثلاً دوره از بیکن تا هیوم این گونه به نظر می‌رسد که در سال چهارم و در ترم‌های آخر، جریان آموزش به فلسفه معاصر می‌رسد. بنابراین صورت خطی

آموزش فلسفه به این ترتیب است که سال اول از دوره پیش سقراطی و میادی تاریخی فلسفه شروع می‌شود و سپس نهایتاً تا درس فلسفه تحلیلی یا معاصر که دانشجو در سال چهارم می‌گیرد پیش می‌رود. به همین خاطر، آموزش فلسفه در ایران اولاً موضوع محور نیست، تاریخ‌محور است و ثانیاً اقتضای تاریخ‌محوری این است که آخرین جایی که به آن می‌رسند فلسفه معاصر باشد؛ در صورتی که به عنوان مثال در دانشگاه‌های انگلیسی زبان یا جاهایی که فلسفه تحلیلی رایج است، درس‌های فلسفه عمدتاً موضوع محورند؛ یعنی شما در ستان موضوع دارد، مثلاً فلسفه ذهن، در درس فلسفه ذهن ممکن است که نظرات افلاطون را ببینید، نظرات دکارت را ببینید، منتها تا آنجا که مربوط به فلسفه ذهن است. الگوی آموزش فلسفه در کشورهای انگلوساکسون از الگوی آموزش علم گرفته شده است. شما وقتی فیزیک می‌خوانید خیلی به شما یاد نمی‌دهند که تاریخ فیزیک چه بود؛ می‌گویند که آن چیزی که الان فیزیک است، این است. در کشورهای انگلوساکسون هم تقریباً به همین نحو است؛ مثلاً در فلسفه ذهن مقداری بحث‌های تاریخی می‌خوانید، دکارت می‌خوانید، لاک می‌خوانید، هیوم می‌خوانید ولی بعد، وارد بحث‌های رایج در فلسفه ذهن معاصر می‌شوید. همین دانشجویی که فلسفه ذهن خوانده و در آن نظر دکارت را راجع به ذهن دیده است، در درس معرفت‌شناسی، دوباره با دکارت رویه‌رو می‌شود؛ این دفعه با قسمت اپیستمولوژی دکارت رویه‌رو می‌شود. در ایران، ما در یک درس همه نظرات یک شخص را می‌گوییم و بعد به سراغ شخصیت بعدی می‌رویم ولی در آنجا ممکن است با یک شخص به واسطه موضوعات مختلف در درس‌های مختلف بارها رویه‌رو شوید. البته آنجا هم بعضی درس‌ها هست که تاریخی است، یعنی ماهیتش تاریخی است؛ مثلاً درس تاریخ علم در قرن ۱۷ یک درس تاریخی است. ماهیت این درس تاریخ است ولی به جز این، تقریباً همه درس‌های اصلی موضوع محورند. به نظر من این مهم‌ترین تفاوت است. در حال حاضر هیچ کشور انگلیسی‌زبانی نیست که الگویی تاریخی مثل ما داشته باشد. البته باید به این نکته هم اشاره کرد که این مساله ریشه در نظامی دارد که ما از آن الگو برداری کرده‌ایم. در حال حاضر در آلمان و فرانسه هم تا حدی این طور است؛ تاریخ چیزها خیلی مهم است؛ یعنی کسی که در فرانسه تز دکتری می‌نویسد، باید حتماً به تاریخ مساله اشاره کند، در صورتی که شما می‌توانید در انگلستان یا اسکاتلند یا کانادا یا آمریکا تز دکتری راجع به موضوعی بنویسید و یک کلمه هم راجع به تاریخش حرف نزنید. به هر حال من

دکتر شیخ رضایی از جمله مترجمان و محققان حوزه فلسفه تحلیلی است که مدرک دکترای خود را از کشور انگلستان دریافت و پس از آن با بازگشت به ایران، همکاری خود را با موسسه معرفت و پژوهش آغاز کرد. از او تاکنون مقالات متعددی در نشریات فلسفی منتشر شده است.

فلسفه دیگر دانش یگانه و با قلمرو و منحاز و یکه محسوب نمی شود که مبدأ بر دانشی محسوب شود. فلسفه چنانچه تاثیر و تاثیر یا تعامل و دادوستد روشمند با دیگر علوم نداشته باشد، هم از حیات باز می ماند و هم نیرومندی عقلی را که می تواند به دیگر فروع و دانش ها عطا کند، محروم می سازد

علاوه بر ساعت کلاسی که استاد اصلی درس را می دهد، در هفته معادل همان ساعت یا یک مقدار کمتر از آن، کلاس دیگری هست به اسم تمرین. ما این سنت را در دپارتمان های فنی و علوم ایران داریم؛ مثلاً استاد می آید دو ساعت در هفته فیزیک حرارت درس می دهد و بعد یک ساعت در هفته هم حل تمرین هست. استاد این کلاس های حل تمرین معمولاً دانشجویان دکتری هستند یا بعضی وقت ها خود استاد. در این کلاس ها مساله حل می شود. الان تقریباً در آن کشورهایی که اشاره شد درس های فلسفه هم این طور است؛ یعنی یک مقدار استاد درس می دهد و یک بخشی از درس کلاس های تمرین است. ممکن است در سال اول که ۲۰۰ نفر دانشجوی ۸ ساله وارد دپارتمان می شوند، همگی در یک آملی تئاتر بنشینند و یک استاد درس بدهد. در اینجا دانشجو عمدتاً گوش می دهد و تمرینی وجود ندارد. کلاس های تمرین تعدادش از ۱۵-۱۰ نفر نباید بیشتر باشد؛ یعنی آن جمعیت به گروه های ۱۵ نفره می شکند تا فرصت حرف زدن برای تک تک آدم ها باشد. کاری که در این کلاس ها می شود این است: متنی تعیین می شود - مثلاً استاد در این هفته در فلسفه علم، ابطال گرایی پوپر را درس داده است - مری (آن کسی که کلاس تمرین را اداره می کند) می گوید که این هفته فلان فصل از این کتاب پوپر را می خوانیم و معمولاً هم چند گزینه داده می شود. هر کسی می تواند یا این را بخواند یا آن را یا آن دیگری را؛ دو سه تا متن مشخص حدود ۲۰ یا ۳۰ صفحه برای هر هفته. هر کسی باید حداقل یکی از اینها را بخواند و این، تمرین خواندن متن دست اول فلسفی است (یکی از مسائل ما همین است که ما در دانشگاه ها متون دست اول نمی خوانیم و فلسفه را همیشه از طریق کسانی که راجع به کار فیلسوفان گزارش داده اند می خوانیم). بعد، در این کلاس های تمرین سؤال مطرح می شود؛ مثلاً شما اگر این متن را خواندی به این سؤال در یک صفحه جواب بده. بعد وظیفه مری در کلاس این است که بحث را بگرداند، از چیزهایی که بچه ها خوانده اند سؤال طرح کند و نظر دیگران را بخواهد. ببیند آیا به نظر بقیه درست است، تا اینکه دیگران شروع کنند به استدلال کردن. برای مری ها طیفی از چیزها مشخص می شود که بچه ها باید یاد بگیرند؛ مثلاً باید یاد بگیرند در یک زمان مشخص و کوتاه اصل حرفشان را بزنند و یاد بگیرند که به حرفی که کنار دستی شان می زند گوش بدهند و از نظر خودشان دفاع کنند؛ یاد بگیرند متن بخوانند، یاد بگیرند بنویسند. همه این کارها در کلاس های تمرین انجام می شود؛ در حالی که ما در نظام آموزشی ما این کلاس های مکمل را نداریم.

فکر می کنم حتی اگر این تصمیم برای ما ناممکن باشد که درس های ماهمه موضوع محور شوند، می شود تلفیقی از این دو ایجاد کرد؛ یعنی می شود دانشجو در دو سال نخست دوره کارشناسی، با سیر تاریخی فلسفه آشنا شود، یعنی ببیند که از کجا شروع شد و به کجا ختم شد. بعد از آن، در سال های سوم و چهارم (که کلاس ها احياناً با دانشجویان فوق لیسانس می تواند یکی باشد) درس ها دیگر می توانند موضوعی باشند؛ حتی درس هایی که تم های فلسفه قاره ای دارند؛ یعنی مثلاً یک درس می تواند آگزیستانسیالیسم باشد، یک درس می تواند پدیدارشناسی باشد و... شرایط حال حاضر از یک سو قدرت تحلیل را در دانشجو کم می کند و از سوی دیگر اجازه نمی دهد ذهن دانشجو روی مساله ای متمرکز شود. وقتی در کلاس راجع به کانت صحبت می شود و موضوع کانت است، از زندگی این آدم می شنوید، از دوران تاریخی اش می شنوید، از کاری که در متافیزیک کرده است می شنوید، از کاری که در زیبایی شناسی کرده می شنوید؛ مقدار زیادی مطلب پوشش داده می شود و برای همین فرصت اینکه دانشجو روی یک چیز متمرکز بشود گرفته می شود؛ در صورتی که اگر زیبایی شناسی کانت را در درس زیبایی شناسی بخوانید، متافیزیک را در درس متافیزیک و معرفت شناسی اش را در درس معرفت شناسی، آنگاه با تم روبه رو خواهید بود و این خود عاملی می شود تا دانشجویان یاد بگیرند با مساله فلسفی روبه رو شوند و سعی کنند آن را حل کنند. در واقع، مهم ترین ضعف نظام آموزش فلسفه ما این است که از آن، فیلسوف در نمی آید. استادان فلسفه ما بیشتر معلم فلسفه اند؛ دانشجویها هم فیلسوف نمی شوند؛ به خاطر اینکه در واقع ما در دوره آموزش عالی یاد نمی دهیم که با مساله شروع کنیم؛ یعنی اینکه مساله ای وجود داشته باشد و ما به دنبال راه حل های آن بگردیم. ما مساله ها را به صورت تاریخی می بینیم نه به صورت مساله؛ این گونه که یک دانشجو فکر کند چه راه حل هایی برای مساله استقرار در فلسفه علم ارائه شده است و من چطور می توانم چیزی به آن اضافه کنم، نیست. دید تاریخی به رغم بعضی مزایایی که دارد (اصولاً نگاه تاریخی به مسائل، خودش حاوی نوعی بصیرت است) باعث می شود تمرکز از روی مسائل خاص و جزئی و دیدن آنها به عنوان موضوعاتی که ما هم می توانیم با آنها دست و پنجه نرم کنیم، برداشته شود.

تفاوت دیگری که نظام آموزشی ما با نظام آموزش فلسفه در غرب دارد (با توجه به کشورهای انگلیسی زبان که فلسفه تحلیلی در آنها غالب است) این است که در آنجا برای هر درسی

در همه دوره های تاریخ، بحث آموزش فلسفه مطرح بوده و بنا به شرایط و امکانات هر دوره به شکلی خاص ارائه شده است. یونانیان به عنوان اولین کسانی که به عاشقان حکمت شهره شدند، تاملات فلسفی شان را در قالب آکادمی های تحصیلی بزرگی به شاگردان منتقل می کردند. آکادمی المپلون یکی از معروف ترین مکان هایی بود که جوانان یونانی در آنجا حکمت نظری می آموختند. ارسطو خود یکی از این شاگردان بود که مدت بیست سال در این آکادمی تحصیل کرد.